

Pieces Of a Woman

فیلم «تکه‌های یک زن» و مسیر یک مادر برای پشت سر گذاشتن درد ورنج

جنگجوی غمگینی که نمی‌خواهد تسلیم شود

احمد محمدتیریزی / مسیر زندگی مسیر پر از درد و رنجی است. این دردها و رنج‌ها در زندگی خودشان را به شکل‌های مختلف نشان می‌دهند و برای هر کسی به شکلی جلوه‌گر می‌شود که مهم مواجهه ما با این دردهاست یا می‌توانیم آنها را بپذیریم یا مقاومت نشان دهیم و از رنج‌هایمان فرار کنیم. رنج‌ها، آدمی را بزرگ می‌کنند و کسانی که بپذیرند در این دنیای پر از تلخی و رنج، چگونه باید دردهای زندگی‌شان را در آغوش بکشند و با آنها کنار بیایند، تازه شروع می‌کنند به درک و دریافت معنا و مفهوم اصلی دنیا.



از دست رفتن معنای زندگی

آدمی باید پذیرش رنج‌ها و سختی‌های زندگی‌اش را داشته باشد تا رشد کند. اگر کسی به مرحله پذیرش و قبول درد و اضطراب‌های زندگی‌اش نرسد، این دردها مثل یک زخم همیشه بر روح و جانش باقی می‌ماند و او را از درون می‌شکند. کسی که به مرحله پذیرش نرسد، هیچ‌گاه نمی‌تواند با خود و دنیا به صلح برسد و همواره در دنیای نابالغ و خام خود دست و پا می‌زند. این تعاریف را تا اینجا داشته باشید تا به فیلم «تکه‌های یک زن» برسیم که بر پایه همین مفاهیم اساسی ساخته شده است.

فیلم از ۱۷ سپتامبر و از یک روز سرد، مه‌آلود و ابری شروع می‌شود. قرار است امروز اتفاق مهمی در زندگی جاش بیفتد و فرزندش به دنیا بیاید. از آن سو همسرش، مارتا، برای گذراندن مرخصی زایمان وسایل‌اش را در کارتنی می‌گذارد و راهی خانه می‌شود. تولد فرزند برای این زوج اهمیت زیادی دارد. معمولاً متولد شدن فرزند معنا و مفهوم تازه‌ای به زوج‌ها می‌دهد. برای مارتا و جاش هم آمدن این بچه اهمیت بسیاری دارد و می‌تواند زندگی آنها را از حالت روتین و تکراری‌اش خارج کند. زندگی مارتا و جاش قبل از بروز بحران بزرگ در ظاهر خوب و عالی به نظر می‌رسد اما این فقط ظاهر ماجراست و زندگی‌شان در عمق و لایه‌های زیرین شکاف‌های عمیقی دارد که با بروز بحران این شکاف‌ها شدیدتر می‌شود. حال این بحران چیست؟ مرگ نوزاد! این سنگین‌ترین و بدترین اتفاقی است که می‌تواند برای این زوج بیفتد. زایمان مارتا به خوبی پیش نمی‌رود و تنها ثانیه‌هایی پس از تولد، نوزاد از دنیا می‌رود. حالا زندگی فقط در عرض چند ثانیه

تغییر شکل می‌دهد و از حالتی زیبا به زشت‌ترین شکل خودش در می‌آید. تولد فرزند خون تازه‌ای را وارد جریان روزمره زندگی زوج‌ها می‌کند و مارتا و جاش ه م منتظر چنین تغییری بودند ولی حالا زندگی به روال قبلی‌اش برگشته است. هر چقدر زندگی زوج‌ها بیشتر خالی از معنا باشد آنها وقتی روزمرگی و ملال بر زندگی زوجی سایه بیندازد، گاهی تولد فرزند می‌تواند به نجات رابطه کمک کند. درست مثل مارتا و جاش که زندگی‌شان به چنین تغییری نیاز داشت.

زدن نقش خرابی بر خویش
ما از وضعیت رابطه‌شان پیش از بروز بحران اطلاع چندانی نداریم و فقط در این حد می‌دانیم که جاش چند سالی است اعتیادش را ترک کرده و مارتا از خانواده‌ای ثروتمند می‌آید و مادرش نقش زیادی در زندگی‌اش دارد. مارتا از خانواده‌ای پولدار می‌آید و به نظر می‌رسد قبل از این اتفاق چالش‌های زیادی در زندگی‌اش نداشته است. همه چیز برایش خیلی آرام پیش رفته و تا به حال جریانی او را تکان نداده است. اما حالا درد و رنج به شکلی وسیع به سمتش هجوم می‌آورد و زن و مرد را تکان می‌دهد. فیلم با فاصله‌ای یک ماهه، روزی از تقویم را نشان‌مان می‌دهد. این بار به یک ماه بعد می‌رویم. مارتا زیر نگاه سنگین همکارانش، سرکارش برمی‌گردد. او تصمیم دارد دوباره شروع کند ولی مسیری سخت را پیش‌رو دارد. او زمانی که پشت میزش می‌نشیند،



زندگی هیچ‌گاه بر یک مدار نخواهد ماند و دوباره زیبایی‌هایش را نشان خواهد داد به شرطی که با آگاهی با رنج‌هایمان روبه‌رو شویم. این دقیقاً معجزه‌ای بود که با پذیرش رنج در زندگی مارتا اتفاق افتاد



صدای زنی از کامپیوترش را می‌شنود که این جملات را می‌گوید: «دیگه برای انجام دادن کاری وقت نمی‌ذاریم... دیگه برای غذا خوردن و دونستن قدر زندگی وقت نمی‌ذاریم...» تمام حرف فیلم بر سر همین چند جمله است: «دیگه برای زندگی وقت نمی‌ذاریم». مارتا و جاش پس از مرگ نوزاد دیگر زندگی کردن یادشان می‌رود و رابطه‌شان رو به سردی می‌گذارد. این زوج چنان در بحران پیش آمده غرق شده‌اند که بودن‌شان را فراموش کرده‌اند. آنها دیگر زندگی نمی‌کنند و فقط عمرشان را می‌گذرانند و این بدترین حالتی است که آدمی می‌تواند دچارش شود. این زوج جای پذیرش رنج، برای آرامش و التیام دردهای درون‌شان دنبال راه‌حلی از بیرون می‌گردند. آنها دنبال مقصری بیرونی برای بحران‌شان می‌گردند و فکر می‌کنند این کار از دردهای‌شان کم خواهد کرد. پس آنها از ماما شکایت می‌کنند و دنبال محکومیتش هستند. اما نخستین تفاوت‌ها میان مارتا و جاش بزودی خودش را نشان می‌دهد. مارتا اولین قدم‌ها در پذیرش بحران را برداشته ولی جاش هنوز در حال دست و پا زدن است. مارتا، جنازه نوزاد را برای کمک به اهداف پزشکی اهدا کرده ولی جاش به جای حمایتگری، بیشتر در خود فرو رفته و در حال زدن نقش خرابی بر خویش است.

مُسکن‌های مقطعی بی‌اثر
فیلم بار دیگر به یک ماه بعد می‌رود و هنوز تغییر زیادی در وضعیت این زوج مشاهده نمی‌کنیم. این بار مرد برای فرار از واقعیت

می‌خواهد چه کار کند؟ او تصمیم گرفته به یک سفر جاده‌ای برود. او خیال می‌کند همه چیز با یک سفر جاده‌ای خوب خواهد شد در حالی که این مُسکن‌های مقطعی، درمانی برای دردهایش نیستند. جاش جای دادن فضا و زمان به همسرش و جای همدلی کردن با او، بدتر با کارهایش اوضاع را خراب می‌کند. جاش، ناراضی از وضع موجود زندگی‌اش، به مارتا خیانت می‌کند؛ دوباره به اعتیاد روی می‌آورد و رفتارهایی به دور مارتا را در چنین مواقعی محکم‌تر و قوی‌تر از جاش می‌بینیم. او با وجود اینکه درد بیشتری را با خود حمل می‌کند، اما شجاعانه‌تر با واقعیت روبه‌رو شده و هر چه زمان می‌گذرد بهتر می‌تواند رنجی که بر دوش می‌گذرد را قبول کند. او در حال جمع کردن تکه‌های خرد شده‌اش است و می‌خواهد با همین تکه‌ها دوباره خودش را بنا کند. دیگر در زندگی مارتا و جاش هیچ چیز مثل قبل نیست. اتفاقی بین این دو افتاده که دیگر چیزی را مثل قبل نمی‌کند. نمایی که در آن وضعیت خانه را آشفته و گل‌های در گلدان را خشک و پژمرده می‌بینیم، شمایی از رابطه این زوج است. صحنه‌ای که مارتا با آتش سیگار، توپ بزرگی را سوراخ می‌کند، آن توپ همان زندگی خودشان است که دیگر توان حرکت ندارد و پنجر شده است. آنها به آخر خط رسیده‌اند. در حالی که همه جهت محکومیت ماما به مارتا فشار می‌آورند، او در جایی از فیلم خطاب به مادرش می‌گوید که دارد با این اتفاق روبه‌رو می‌شود. همین روبه‌رو شدن از مراحل اولیه پذیرش رنج است. جاش هم اعتراف می‌کند

که مارتا می‌خواهد از اول شروع کند و درست هم فکر می‌کند، این مصیبت در حال تبدیل شدن به یک نقطه عطف در زندگی مارتا است. جاش خیلی راحت دست از تلاش کردن برمی‌دارد و با گرفتن چکی از مادر مارتا، راهی سفری دور و دراز می‌شود. او ضعیف، تنها مانده و شکست خورده جای قبول واقعیت و ساختن دوباره، خیلی زود کنار می‌گردد و مارتا را در این مسیر دشوار تنها می‌گذارد. رفتن جاش، مانعی بر سر راه مارتا ایجاد نمی‌کند. مارتا در حال بیمودن مسیری است که با وجود تمام مشقت‌ها و سختی‌هایش، او را به سوی آگاهی و نور هدایت می‌کند. او ورزش کردن و دویدن را شروع می‌کند و کاری انجام می‌دهد. مارتا جنگجوی غمگینی است که نمی‌خواهد تسلیم بشود، او غم‌های وجودی‌اش را پذیرفته و می‌خواهد با آنها زندگی کند و ادامه بدهد.

زمانی برای پذیرش واقعیت
قاضی استراحتی را به جلسه دادگاه می‌دهد و ادامه قضاوت را به چند ساعت بعد موکول می‌کند. مارتا در این چند ساعت چه کار می‌کند؟ عکس‌هایی از روز تولد نوزادش گرفته شده که هیچ‌وقت نه او و نه جاش سراغ آن عکس‌ها نرفته‌اند. مارتا به سراغ عکاسی می‌رود، نکاتیو عکس‌ها را می‌گیرد و عکس‌ها را ظاهر می‌کند. او برای آخرین بار نوزاد را در آغوش خودش می‌بیند، آن همه حس مادرانه‌ای که نثار فرزندش کرده را مشاهده می‌کند و بعد، چند ثانیه بعد را به یاد می‌آورد که همه چیز از بین رفته است. مارتا تمام این دردها را نظاره می‌کند،

به پهنای صورت اشک می‌ریزد و رنجی که به جانش وارد شده را به جان می‌خرد. لیکن مارتا در پایان تماشای عکس‌ها، رسیدن به صلح درونی و مرحله‌ای جدیدی از پذیرش و درک درد را نشان می‌دهد. با شروع جلسه دادگاه مارتا جملاتی می‌گوید که سرآغاز زندگی‌ای دوباره برای اوست. او رو به قاضی و دیگر حاضران می‌گوید که ماما به‌صورت عمدی به دخترش آسیب نرسانده و بلکه فقط می‌خواست کارش را انجام دهد و هیچ تقصیری بر گردن ندارد. او حتی از ماما تشکر می‌کند و می‌گوید هیچ خسارتی نمی‌تواند نوزاد را به او برگرداند و حال که او دردمند و رنجور است، چطور می‌تواند این درد و رنج را به انسان دیگری تحمیل کند. حرف‌های مارتا کوتاه اما عمیقاً تأثیرگذار است. او دیگر دنبال مقصر بیرونی نمی‌گردد و کسی را سرزنش و شمت نمی‌کند. او دیگر فهمیده در دنیا رنج‌هایی است که قابل درمان نیست و فقط باید این رنج‌ها را پذیرفت و به زندگی ادامه داد. همین پذیرش مارتا، فصلی تازه در زندگی‌اش می‌شود. گیاهانش جوانه می‌زنند، روابطش با خانواده‌اش بهتر می‌شود و دوباره رنگ‌های گمشده به زندگی خاکستری‌اش برمی‌گردند. در سکانس پایانی فیلم، دختر مارتا را می‌بینیم که از درختی بالا می‌رود و سیبی را می‌چیند. زندگی هیچ‌گاه بر یک مدار نخواهد ماند و دوباره زیبایی‌هایش را نشان خواهد داد به شرطی که با آگاهی با رنج‌هایمان روبه‌رو شویم. این دقیقاً معجزه‌ای بود که با پذیرش رنج در زندگی مارتا اتفاق افتاد و مرحله تازه و زیباتر را در زندگی‌اش شروع کرد.